



قرآن و نقش پیامبران در شکوفایی عقل

(از ص ۱۲۴ - ۱۵۱)

دکتر عزیز علی زاده سالطه^۱

چکیده

قرآن کریم، علاوه بر این که عقل و اندیشه را مورد توجه جدی قرار داده و بر بکارگیری آن در موارد مختلف تأکید کرده است، از کسانی نیز یاد می‌کند که در دعوت به توحید، همراه کردن انسان‌ها با خود، بیان مسأله معاد، تصحیح عقاید باطل، بدعت‌ها و غیره، چراغ عقل را فرا راه خود قرار داده و نه تنها خود از آن روشنی می‌گرفتند بلکه روشنی بخش حیات دیگر انسان‌ها نیز بوده‌اند؛ آنان همان پیامبرانی بودند که در مقابل بی‌خردی، تهمت و تعصب‌های خام، با عقلانیت، رفع اتهام از خود، واقع‌بینی و ارائه دلیل برخورد کرده‌اند تا وجدان‌های خفته و غفلت زده قوم را بیدار سازند. و این عمل در طی سالیان متمادی به دست پاک‌ترین انسان‌ها ادامه یافت تا بشریت روز به روز به پیشرفت عقلی در امور دین و دنیا برسد. در این مقاله سعی بر آن است که با نگاه به قرآن کریم و با روش اسناد و تحلیل به نقش پیامبران در رشد و شکوفایی عقل در جنبه‌های مختلف اشاره کرده و مساعی خستگی ناپذیر آنان را در مبارزه بی‌امان با جهل و بی‌خردی به رشته تحریر درآوریم.

کلید واژه‌ها: عقل و شرع، عقل‌گرایی، قرآن و پیامبران، دعوت الانبیاء.

مقدمه

قرآن کریم و در کنار آن عترت پیامبر(ص)، بر اهمیت عقل و تفکر تأکید فراوانی دارند؛ آیات بسیاری در قرآن کریم آدمیان را به تعقل و تفکر فرا می خوانند و کسانی را که عقل خود را به کار نمی گیرند تقبیح کرده و مؤاخذه می کنند. برای مثال در سوره مبارکه انعام می فرماید: ...هل یتوی الأعمی والبصیر افلا تتفکرون (آیه ۵۰) و یا افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها (محمد، ۲۴) و یا افلا یتدبرون القرآن ولوکات من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً (النساء، ۸۲). به علاوه در آیات متعددی واژه افلا تعقلون به کار رفته تا از مردم بخواهد که فکر و عقل خود را به کار بیندازند (رک: البقرة، ۴۴، ۷۶؛ آل عمران، ۶۵؛ الانعام، ۳۲؛ یس، ۱۶؛ الاعراف، ۱۶۹ و...).

در روایات معصومین (ع) نیز بیش از آن چه که تصور می شود به گوهر عقل و خرد بها داده شده است و بعنوان اساس دین، بزرگ ترین ثروت، برترین سرمایه، راهوارترین مرکب، بهترین دوست و بالاخره معیار و میزان برای تقرب الی الله و کسب پاداش معرفی شده است (رک: مکارم شیرازی، ۱۵۸/۱ - ۱۶۰). برای نمونه به چند مورد از روایات وارد شده در این زمینه اشاره می کنیم:

پیامبر اکرم (ص) می فرماید: قوام المرء عقله و لادین لمن لا عقل له (مجلسی، ۹۴/۱) و نیز از ایشان است که می فرماید: ما قسم الله للعباد شیئاً افضل من العقل... و ما اذی العبد فرائض الله حتی عقل عنه و لا بلغ جمیع العابدین فی فضل عبادتهم ما بلغ العاقل (کلینی، ۳۸/۱). امیر مؤمنان علی (ع) می فرماید: لا غنی کالعقل و لا فقر کالجھل (نهج البلاغه، ۳۷۰). و در جای دیگر نیز می فرماید: ان الله تبارک و تعالی یحاسب الناس علی قدر ما آتاهم من العقول فی دار الدنيا (مجلسی، ۱۰۶/۱).

علاوه بر تأکیده‌های فراوانی که در آیات و روایات معصومین (ع) در مورد عقل و به کارگیری آن در امور مختلف وجود دارد، برای نشان دادن هر چه بیشتر اهمیت آن، سخن از انسان‌هایی به میان آمده است که سرتاسر زندگی خود را در مبارزه با بی‌خردی و نادانی صرف کرده‌اند. به نقش پیامبران در شکل‌گیری اندیشه بشری و رشد و تعالی آنها اشارات فراوانی شده است. در قرآن کریم، هر جا صحبت از مواجهه پیامبران با قوم خود و یا با حاکمان زمان خود می‌رود چیزی غیر از استدلال عقلی، متانت، بردباری و تلاش در رفع جهل و نادانی مشاهده نمی‌شود؛ در آنجا به رویارویی پیامبران با انسان‌های لجوج و بی‌خرد و پر مدعا اشاره شده است، اما در هیچ حالی مشاهده نمی‌شود که پیامبران از منطق عقل و اندیشه دور افتاده و در وادی جهالت و تعصب، غلطیده باشند. بلکه آنان همواره سعی کرده‌اند در معرفی خود بعنوان پیامبر و رسول خدا، در دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی، زدودن جهل و نادانی و مبارزه با بدعت‌ها راه عقل و استدلال را پیش گیرند و دفینه‌های عقول مردم را به ظهور برسانند.

در این مقاله سعی کرده‌ایم با بررسی دقیق آیات شریفه، در کل قرآن کریم، به نقش پیامبران در رشد و تعالی عقلی بشر در جنبه‌های مختلف اشاره کنیم و بررسی خود را با این سؤالات پی گرفته‌ایم که از دیدگاه قرآن کریم، نقش و تأثیر پیامبران در طول تاریخ، در شکوفایی عقل و بیداری انسان‌ها تا چه اندازه بوده است؟ پیامبران در چه مواردی بر گرایش انسان‌ها به عقل تأکید کرده‌اند. از طریق طرح این سؤالات و با بررسی آیات متوجه می‌شویم که پیامبران بیشتر در دو جنبه اصول و فروع دعوت به روشنگری در میان مردم پرداخته‌اند. منظور ما از اصول دعوت همان چیزهایی هستند که باید بدانها معتقد بود، از قبیل: عقیده به توحید، نبوت، معاد، فرشتگان و غیره، مقصود از فروع دعوت، یعنی آنچه که مربوط به حوزه عمل و رفتار بوده و بیشتر از همان عقاید ناشی می‌شوند، مانند: امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و...

الف. پیامبران و شیوه مواجهه آنان با دیگران در بیان اصول دعوت

توحید:

۱- حضرت ابراهیم (ع):

۱-۱. در مقام محاجّه با نمرود:

حضرت ابراهیم (ع) در مقام اثبات توحید ربوبی پروردگار عالم، در برابر نمرود که برای خود مقام ربوبی قابل بود به مجادله برخاست و با استدلال روشن وی را سرافکنده و مبهوت گرداند به گونه‌ای که دیگر نتوانست به جدال با ابراهیم (ع) ادامه دهد؛ زیرا ابراهیم (ع) در پاسخ وی که از خدای او سؤال کرده بود گفت: «...ربی الذی یحیی و یمیت...» و نمرود هم گفت: «...انا اُحیی و اُمیت...» (البقرة، ۲۵۸). ابراهیم (ع) دید که وی مفهوم احیاء و اماتة را متوجه نشده است؛ زیرا منظور از اماتة عبارت است از بیرون آوردن روح از بدن بدون اینکه جراحی به بدن وارد شود. اما نمرود برای اثبات ادعای خود کسی را کشت و دیگری را آزاد کرد و به خیال خود از مرگ نجات داد. اینجا بود که ابراهیم (ع) از این استدلال به استدلال دیگر متوجه شد و فرمود: «...ان الله یأتی بالشمس من المشرق فأتی بها من المغرب» (همان). و آن کافر در جواب وی دچار عجز شد و متوجه شد که بعنوان یک خدای خیالی از عوض کردن مسیر طلوع و غروب خورشید ناتوان است و در قلمرو او اموری اتفاق می‌افتد که از اختیار وی بیرون است (رک: طباطبائی، المیزان، ۳۷/۲ و ۳۷۴؛ طبرسی، ۶۳۵/۱ و ۶۳۶).

حضرت ابراهیم (ع) به روشنگری خود در موارد دیگر نیز ادامه داده است، که در زیر به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱-۲. در مقام احتجاج با پدر:

حضرت ابراهیم (ع) بنا به بیان قرآن کریم (مریم، ۴۲-۴۸) در مقام دعوت پدر به توحید و ترک بت پرستی، با وی به صورت ملایم و مهربانانه برخورد می‌کرد و نمی‌خواست کاری بکند تا او را از خود رنجیده خاطر کرده باشد و می‌دانیم که مدارا

کردن با انسان‌های کافر و لجاج کار آسانی نیست بلکه بهره‌ فراوانی از علم و عقل می‌خواهد. وی با لحنی آرام می‌گوید: پدر جان با توجه به این که من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید از من پیروی کنید تا به راه راست هدایت کنم. پدر جان شیطان را عبادت نکن؛ زیرا شیطان نسبت به خدا عصیان و سرکشی کرده است و اگر از این کار دست برداری می‌ترسم عذابی از خداوند به شما برسد و یار و یاور شیطان شده باشی.

در مقابل این همه مهربانی و عطوفتی که از سر دوراندیشی نسبت به پدر داشت، وی گفت: اگر از این کار دست برداری سنگسار می‌کنم و معمولاً کسی را سنگسار می‌کنند که از مطرودین بوده و شایسته کشته شدن باشد (رک: طباطبائی، المیزان، ۶۲/۱۴-۵۹؛ طبرسی ۶/۷۹۷-۷۹۸) و لذا او را از خود طرد کرد اما ابراهیم (ع) باز فرمود: «سأستغفر لك ربی» (مریم، ۴۷).

۳-۱. در محاجّه با بت پرستان:

خداوند در قرآن کریم در ضمن آیاتی چند (الانبیاء، ۵۲-۶۸) از این ماجرا چنین سخن می‌گوید: حضرت ابراهیم (ع) برای این که پدر و سایر بت پرستان را از غیرمعقول بودن کارشان آگاه کند از آنان سؤال می‌کند که این مجسمه‌های بی‌روح و بت‌های بی‌اثر که می‌پرستید و عمری را در پرستش آنها صرف کرده‌اید چیستند؟ آنان در پاسخ می‌گویند: چون پدران ما بت‌ها را پرستش کرده‌اند ما هم چنین می‌کنیم. حضرت ابراهیم (ع) می‌فرماید: شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری هستید. آنان از وی بر علیه شرک و اثبات توحید حجت و دلیل می‌خواهند و می‌گویند: آیا بر علیه شرک و اثبات توحید حجت قاطعی داری و یا اینکه ما را به بازیچه گرفته‌ای؟ وی در

۱. طبق گفته مفسرین، گفتگوی ابراهیم (ع) با همه مردم بت پرست نبوده است و اینطور نبود که وی در مقابل همه آنها بایستد و چنین سخنانی را به آنها بگوید؛ زیرا این کار بنا به دلایلی معقول نبود؛ از جمله اینکه وی موقعیت چندان در بین مردم نداشت و در مقابل آنها بسیار کم یاور و در واقع تنها بود و احتمال این وجود داشت که مواجهه با مردم ادامه دعوت او را با مشکل جدی مواجه کند. بلکه وی این سخنان را با برخی از افراد قوم خود در میان گذاشت (رک: طباطبائی، المیزان، ۳۳۱/۱۴؛ طبرسی، ۸-۸۳/۷-۸۴).

پاسخ می‌گوید: خدای شما همان خدایی است که آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین است و من بر این سخن به یقین گواهی می‌دهم و با هر تدبیری بتوانم دربارهٔ بت‌های شما خواهم اندیشید. از این‌رو بعد از اینکه بت پرستان در یک روز تعطیل از بتخانه رو گردانیدند و از شهر خارج شدند وارد آنجا شد و به جز بت بزرگ، همه را شکست؛ چون می‌دانست که به طرف او برواهند گشت. از این‌رو بعد از بازگشت به سراغ وی آمده و او را در جمع مردم حاضر کردند تا از کردهٔ خود جواب گوید. در اینجا بین آنها و ابراهیم (ع) مجادله‌ای صورت گرفت که شنیدنی است:

بت پرستان گفتند: ای ابراهیم (ع)، آیا تو با خدایان ما چنین کردی و آنها را شکستی؟ وی در پاسخ گفت: بت بزرگ آنها را شکسته است و برای اطمینان می‌توانید از این بت‌های شکسته بپرسید. در اینجا بود که رو به یکدیگر کردند و به ستمکاری خود اعتراف کردند و سپس در مقابل ابراهیم (ع) سر به زیر انداختند و گفتند تو می‌دانی که این بت‌ها نمی‌توانند حرف بزنند. حضرت ابراهیم (ع) نیز از این موقعیت استفاده کرد و فرمود: آیا خدایی را که هر نفع و ضرری به دست اوست رها می‌کنید و بت‌هایی را می‌پرستید که هیچ نفع و ضرری برای شما ندارند؟ آف بر شما و بت‌های شما، چرا تعقل نمی‌کنید؟

این شیوهٔ برخورد پیامبر با افراد بت پرستی بود که عقل خود را به کار نمی‌انداختند او همیشه می‌خواست با دلیل و برهان آنها را قانع کند. اما آنان به جای اطاعت و پیروی از منطق عقل، از زور و خشونت استفاده کردند و گفتند: ابراهیم (ع) را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید (الانبیاء، ۶۸).

۴-۱. ابراهیم (ع) و محاجه‌ای دیگر با بت پرستان:

حضرت ابراهیم (ع) در جدل با مشرکان برای اینکه نشان دهد بت پرستی آنها از

۱. منظور از ستمکاری و ظلم در اینجا، همان ظلم به خداست؛ چرا که خداوند شرک و بت پرستی را ظلم بزرگی می‌داند که در حق خدا روا داشته می‌شود. و این امر از آیهٔ ۱۳، سورهٔ مبارکهٔ لقمان نیز استفاده می‌شود که می‌فرماید: «و اذ قال لقمان لابنه و هو یعظهُ یا بنی لا تشرك بالله انّ الشرك لظلم عظیم...»

روی دلیل و منطق نیست با آنها همگام و همراه شده و به ظاهر، خورشید، ستاره و ماه را خدای خود می‌خواند و در نهایت به طریقی معقول از آنها جدا شده و متوجه می‌کند که آنچه افول و زوال داشته باشد نمی‌تواند بعنوان پروردگار مورد پرستش و ستایش قرار گیرد (رک: آیات ۷۳-۸۳ از سوره انعام).

قرآن کریم ماجرای ابراهیم (ع) و ستاره‌پرستان را چنین گزارش می‌کند: وقتی شب تار نمودار می‌شود و ستاره درخشانی را می‌بیند می‌گوید: این پروردگار من است و چون غروب می‌کند می‌گوید: من چیزی را که نابود گردد به خدایی نمی‌گیرم. سپس رو به ماه می‌کند و تا آن را می‌بیند می‌گوید: آن خدای من است و وقتی هم افول می‌کند می‌گوید: اگر خداوند مرا هدایت نکند از گمراهان خواهم بود. آنگاه که خورشید درخشان را می‌بیند می‌گوید: این که از ماه و ستاره بزرگتر است، این خدای من است. اما وقتی آن هم افول می‌کند می‌گوید: من از آنچه شریک خدا قرار می‌دهید بیزارم بلکه رو به سوی کسی دارم که آفریننده آسمان‌ها و زمین است نه چیزهایی که نمی‌توانند از زوال و افول خود جلوگیری کنند.

از اینرو وقتی قوم او با وی به جدال برخاستند فرمود: آیا با من در مورد خدا محاجه می‌کنید و حال آنکه خدا مرا هدایت کرده و من از بت‌های شما هراس ندارم. و چطور از این بت‌های بی‌جان بترسم در حالی که شما از شرک خدای متعال باک ندارید. و تفاوت من با شما در این است که من برای نترسیدن از بت‌ها و پرستش خدا دلیل و برهان دارم اما شما در پرستش بت‌ها و در شریک قرار دادن به خدا دلیل قانع‌کننده‌ای ندارید.

۱. در این ماجرا، با وجود اینکه ابراهیم (ع) به یقین می‌دانست اینها از مظاهر آفرینش پروردگار عالم هستند و شایستگی پرستش را ندارند اما به گونه‌ای حرف می‌زند که گویا اولین بار، پدیده‌هایی چون خورشید و ماه را می‌بیند و لذا می‌گوید این خورشید از همه بزرگتر است و من این را می‌پرستم. و این هم به خاطر این بود که با بت‌پرستان بسیار نزدیک شده و وجدان‌های غفلت زده آنان را بیدار کند (رک: طبرسی، ۴-۳-۵۰۰/۱-۵۰۱؛ طباطبایی، المیزان، ۱۶۲/۷-۱۶۷).

با این استدلال و استدلال‌های مشابه بود که سعی می‌کرد با جدال احسن^۱ آنها را از شرک و بت‌پرستی به طرف توحید بکشاند و از پرستش کور کورانه عناصر طبیعت باز دارد.

۲-۱-۱. حضرت یوسف (ع):

قرآن کریم که در سوره یوسف از ماجراهای وی صحبت می‌کند و داستان وی را بهترین داستان‌ها^۲ می‌داند در دو مورد به بیان روشنگری یوسف (ع) می‌پردازد که سعی دارد خداوند قاهر متعال را به دیگران معرفی کند و آنان را از عقاید باطل خود آگاه سازد. یکی آنجاست که کشاکشی بین همسر عزیز مصر و ایشان اتفاق می‌افتد و طبق گفته قرآن، همسر عزیز او را به فساد و فحشا می‌خواند و درها را به روی دیگران می‌بندد، اما حضرت یوسف (ع) از این عمل به خداوند پناه می‌برد (یوسف، ۲۳-۲۴) و زلیخا را متوجه می‌کند که باید از خداوند واحد و قهار حیا بکند نه از بت بی‌جان^۳ (رک: طبرسی، ۳۴۴/۵).

مورد دیگر گفتگویی است که بین ایشان و رفیق زندانی وی داده است. وی در آنجا در بحث با همراه خود در اثبات وجود خداوند قاهر و متعال و این که فقط او قابل پرستش است می‌گوید: ای دو رفیق زندانی من! آیا خدایان متفرق و بی‌حقیقت که می‌پرستید بهتر و در نظام خلقت مؤثر هستند یا خدای قادر یکتای قاهر؟ آنچه از غیر خدا می‌پرستید اسماء بی‌حقیقت و الفاظ بی‌معنی هستند که شما و پدرانتان ساخته‌اید و خداوند نشانه خدایی در آنها قرار نداده است و تنها حکمفرمای جهان

۱. اشاره به آیه ۲۴ از سوره مبارکه نحل است که می‌فرماید: «ادع الی سبیل ربك بالحكمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن...»

۲. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «نحن نقص علیك احسن القصص بما و احینا الیک هذا القرآن و ان کنتم من قبله لمن الغافلین.» (یوسف، ۳).

۳. در تفسیر مجمع البیان به نقل از امام زین العابدین (ع) آمده است که در خانه عزیز مصر بتی بود و همسر عزیز، پارچه‌ای بر روی آن انداخت. در این حال حضرت یوسف (ع) فرمود: تو که از یک بت بی‌جان خجالت می‌کشی، من سزاوارتر هستم به اینکه از خداوند واحد و قهار حیا بکنم (طبرسی، ۳۴۴/۵).

وجود خدا است و او دستور داده است که جز آن ذات پاک یکتا را نپرستید (یوسف، ۳۹-۴۰).

در پایان آیه مذکور که آمده است: امر الله الواحد القهار (آیه ۳۹) طبق گفته مفسران نشان از این است که خداوند قاهر از بین برنده تفرق است و خداوند ذاتاً نمی تواند دو تا باشد (طبرسی، ۳۵۸/۵؛ طباطبائی، المیزان، ۱۱/۱۹۳).

۳- حضرت موسی (ع):

۳-۱. در مقام احتجاج با فرعون:

فرعون در مقابل دعوت حضرت موسی (ع) که او را به سوی خدای یکتا می خواند. می گوید: ای موسی خدای شما دو نفر که از او سخن می گوید کیست؟ وی گوید: خدای ما آن است که همه موجودات عالم را نعمت وجود بخشیده و سپس به راه کمالش هدایت کرده است. آنگاه فرعون از وضع اقوام گذشته؛ یعنی قوم نوح، عاد و ثمود که بت پرست بودند (رک: طباطبائی، المیزان، ۱۴/۱۸۲؛ و نیز طبرسی، ۷/۲۳) سؤال می کند و موسی (ع) در جواب می گوید که احوال آنها به علم ازلی در کتاب لوح محفوظ ثبت است و هرگز از حال احدی خدای مرا فراموشی و خطا نیست؛ همان خدایی که زمین را آسایشگاه شما قرار داد و در آن راه‌ها برای روابط و سفر قرار داد و از آسمان آب نازل کرد تا به آن انواع نباتات مختلف از زمین رویانیدیم. تناول کنید و چهارپایان را هم بچرانید که همانا در این کار آیات ربوبیت برای خردمندان پدیدار است (طه، ۴۹-۵۴).

۳-۲. در احتجاج با سامری:

حضرت موسی (ع) وقتی از میقات^۱ برگشت دید که مردم گوساله‌ای را که

۱. راغب در مفردات در معنای «میقات» می نویسد: میقات عبارت از یک وقتی خاص که برای چیزی لحاظ می شود و همچنین وعده‌ای که برای آن وقت خاصی قرار داده می شود. وی همچنین می نویسد: میقات عبارت از مکانی که در وقت خاصی برای چیزی قرار داده می شود مانند میقات حج (ص ۸۷۹). و میقات حضرت موسی (ع) با خدا، همان وعده او در کوه طور بود که قرار بود در زمان خاصی با خدا سخن بگوید و خداوند نورات را به او بدهد. چنانکه

سامری^۱ ساخته است می پرستند و البته توان این را که پاسخ حرفی را بدهد و خیر یا شری را به دیگران برساند نداشت. حضرت موسی (ع) رو به سامری کرد و فرمود: این فتنه که برپا کردی چیست؟ سامری - همانطور که مفسران نقل می کنند - در جواب گفت: من چیزی از قدم رسول حق (جبرئیل) که به سوی تو می آمد دیدم که قوم ندیدند و من آن را گرفته و در گوساله ریختم و نفس من چنین فتنه انگیزی را در نظرم جلوه داد (رک: آیات ۹۵ - ۹۶ از سوره طه؛ طبرسی، ۴۴/۷؛ طباطبائی، المیزان، ۲۱۱/۱۴).

در اینجا بود که حضرت موسی (ع) گوساله وی را در آتش سوزاند و خاکسترش را به دریا ریخت (رک: طه، ۹۷) و به او و دیگران فهماند که نباید به هوای نفس گوش دهند بلکه باید خدایی را پرستند که جز او خدایی نیست و علم او به همه ذرات هستی محیط است (رک: طه، ۹۸).

۴- حضرت عیسی (ع):

قرآن کریم به صراحت از نحوه تولد حضرت عیسی (ع) تا عروج او به آسمان ها سخن گفته است؛ چه آنجایی که دیگران تولد غیرمعمول وی را باور نکرده و به شماتت مادر مکرّم ایشان برخاستند و چه آنجایی که قرار بود ایشان به صلیب کشیده شود ولی به اذن پروردگار به سوی خدای خود به آسمان ها برده شد. آنجا که به مریم گفتند «لقد جئت شیئاً فریاً...» (مریم، ۲۷) خداوند حکایت او را به داستان خلقت آدم (ع) پیوند زده و می فرماید: «انّ مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون» (آل عمران، ۵۹) و همچنین برای این که نشان دهد که اولاً: عیسی با

آیه ۵۱ از سوره بقره و آیات ۱۴۳-۱۴۲ از سوره اعراف و آیه ۸ از سوره طه به این امر اشاره دارند.
 ۱. «سامر» در لغت، به معنی شب تاریک، شب زنده دار و مجلس شب نشینی آمده است. اما کلمه «سامری» که در قرآن از یاد شده است اسمی است که آن شخص معروف دارد و لفظاً منسوب به سامر است (رک: راغب اصفهانی، ۴۲۵). صاحب لسان العرب درباره سامری توضیح بیشتری داده و می نویسد: سامر قبیله ای از قبایل بنی اسرائیل و قومی از یهود هستند که در بعضی از امور دینی با دیگر اقوام یهود اختلاف دارند و سامری هم گوساله را پرستش می کرد به این قبیله منسوب است (رک: این منظور، ۲۰۱۳).

عنایت خداوند (رک: آل عمران، ۴۷ و ۴۸) و برای اینکه پیامبری از سوی خدا در بین مردم باشد قدم به هستی گذاشته است و ثانیاً: خیالاتی که قوم یهود درباره او می کردند صحیح نمی باشد او را از همان کودکی قدرت سخن گفتن آموخت (رک: آل عمران، ۴۶؛ مریم، ۳۰-۳۳). تا بدین صورت بر مردم کوتاه فکر روشن کند که اگر خداوند بخواهد می تواند. لذا قرآن در این باره از زبان حضرت عیسی (ع) به مردم زمان او چنین می گوید: «قال انى عبد الله آتانى الكتاب و جعلنى مبارکاً اين ماكنث و اوصانى بالصلوة و الزكوة ماؤمت حياً» (مریم، ۳۰-۳۱) و نیز بطور غیرمستقیم از بیانات فوق این نتیجه را می گیرد که عیسی (ع) بنده خدا و رسول اوست و کسانی که او را فرزند خدا بخوانند در گمراهی آشکاری هستند؛ زیرا خود حضرت عیسی (ع) هم طبق بیان قرآن کریم (مریم، ۳۶) می فرماید که خداوند پروردگار شماسست باید او را عبادت کنید و عبادت غیر خدا شما را از راه مستقیم بیرون می برد (رک: طبرسی، ۷۹۴/۶).

از اینجا می توان نتیجه گرفت که خود حضرت عیسی (ع) به طور آشکارا بیان کرده است که نباید او را به جای خدا و یا فرزند خدا تلقی کنند. بدین جهت است که خداوند به خاطر اینکه برخی او را معبود خود دانسته اند و از تعالیم عیسی (ع) به دور افتاده اند جهت اقرار و تأکید دوباره، به عیسی بن مریم (ع) می گوید: ای عیسی آیا تو به مردم گفتی که مرا و مادرم را سوای خدا عالم اختیار کنید؟ عیسی (ع) می گوید: خدایا تو منزّهی و هرگز مرا نرسد که چنین سخن به ناحق گویم. چنانچه من این سخن را می گفتم تو می دانستی، که از اسرار من باخبر هستی. من فقط به آنها گفته ام که خدا را که پروردگار من و پروردگار شماسست اطاعت کنید و تو بر آن گواه بودی (رک: آیات ۱۱۶ و ۱۱۷ از سوره مائده؛ و نیز طبرسی، ۴۱۴/۴).

اینها و موارد دیگر روشنگری هایی است که قرآن کریم از زبان عیسی (ع) در مواجهه با قوم خود بیان می کند تا نشان دهد که حضرت عیسی (ع) از اول طفولیت تا آخر حیات مادی خود در روشنگری و رشد عقلی مردم زمان تلاش کرده است.

۵- پیامبر اسلام (ص):

قرآن کریم به عنوان آیت الهی که به دست پیامبر اکرم (ص) در اختیار بشریت قرار گرفته است، سراسر بیان حقایق و معارف و احوال امت‌های گذشته برای روشننگری و عبرت‌آموزی و توجه به حقایق است. چه از پیامبران پیشین و روشننگری‌های آنان سخن بگوید و چه از زبان پیامبر اسلام حقایق را به دیگران بیان کند در هر دو حالت می‌توان گفت که نقش پیامبر اسلام در رشد عقلی مردم زمان خود و دیگر زمان‌های بعد به وضوح دیده می‌شود و به جرأت می‌توان گفت که تلاش‌هایی که ایشان در شکوفائی عقلی انسان‌ها و رشد آنان در طول مدت رسالت خود کرده و سختی‌هایی که در این راه کشیده است تا مردم جاهل و کوتاه فکر را به تعالی بخواند بیش از سایر الانبیاء الهی است. اما ما در اینجا به ذکر چند مطلب که بطور مستقیم در قرآن کریم در جهت رشد و شکوفایی عقلی انسان‌ها بیان شده است بسنده می‌کنیم و تفصیل مطالب را به خود قرآن کریم و تفاسیر مربوطه وا می‌گذاریم.

۵-۱. در بیان ناتوانی بت‌ها:

خداوند در آیه ۷۶ از سوره مبارکه مائده می‌فرماید: ای پیغمبر، بگو: شما کسی را غیر از خدا می‌پرستید که مالک هیچ سود و زبانی نسبت به شما نخواهد بود و خداوند است که می‌شنود و به احوال همه داناست و نظیر همین مطالب در آیه ۷۳ از سوره حج هم آمده است. یا در آیات ۲۷ و ۲۸ از سوره احقاف می‌فرماید: چه بسیار اهل شهر و دیاری را که در اطراف شما بودند همه را هلاک کردیم و آیت عبرت برای مردم گردانیدیم تا مگر به درگاه خدا بازگردند. پس چرا جز خدا معبودانی که به آنها تقرب می‌جستند آنها را یاری نکردند؟ بلکه از نظرشان محو شدند و خدایی آن بت‌ها در واقع دروغ‌هایی بود که خود آنها می‌بافتند.

۵-۲. در بیان این که کسانی که برای خدا شریک قرار می‌دهند دلیل و

برهانی ندارند:

خداوند در آیات متعددی به این امر اشاره کرده و می‌فرماید: مشرکان و

بت پرستان برای توجیه کار خود هیچ دلیل و منطقی ندارند. به عنوان مثال در آیه ۱۱۷ از سوره مؤمنون می فرماید: «وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ» و یا در آیه ۷۱ از سوره حج می فرماید: «وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ» و در جای دیگر در طلب برهان برای کارهایی که می کنند در آیه ای می فرماید: «إِذَا اتَّخَذْنَا مِنْهُ دُونَهُ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ» (الانبیاء، ۲۲) و در موضع دیگر بیانی به همین مضمون دارد و می فرماید: «... ءَا لِهٖ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (النمل، ۶۴).

بنابراین معلوم می شود که قرآن در جای جای بحث های خود به این امر اشاره کرده و از زبان پیامبر به انتقاد از بت پرستان و مشرکان برمی خیزد و کار آنها را غیرعقلانی و ناشی از سفاقت می داند؛ به این معنا که چیزهایی را به جای خدا می پرستند که در پرستش آنها دلیل و برهانی وجود ندارد و خداوند می خواهد انسان ها عقل خود را به کار انداخته و در افعال خود اندیشه کنند. به همین جهت در آیات دیگر به اثبات عقلانی وجود خدا و پروردگار عالمیان می پردازد و نشان می دهد که اگر مردم عقل خود را به کار بیندازند به ناچار باید خدایی را عبادت و اطاعت کنند که عالم، آگاه، قادر، حکیم و به طور کلی واجد همه صفات کمالی است.

۵-۳. اثبات وجود خدا در مقابل دیگران، و این که هیچ چیز در مقابل خدا.

نمی تواند مورد پرستش قرار گیرد:

خداوند متعال در آیه ۹۱ از سوره مؤمنون می فرماید: «مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا تَصِفُونَ» و نظیر همین مطلب در آیه ۲۲ از سوره انبیاء نیز آمده است که می فرماید: «لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»^۱ و از این طریق اثبات می کند که

۱. حکمای مسلمان از این برهان با عنوان «برهان ممانع» یاد می کنند و آن را با توجه به همین دو آیه مذکور در متن مقاله تقریر می کنند و عقیده دارند که بیان خداوند در این دو آیه یک بیان مستدل و برهانی است. هرچند که

در عالم هستی فقط یک پروردگار می تواند وجود داشته باشد و آن هم خداوند متعال است.

در جای دیگر ضمن تقبیح کسانی که عقیده به الوهیت عیسی بن مریم علیهما السلام دارند می فرماید: «لقد كفر الذين قالوا ان الله هو المسيح بن مريم، فمن يملك من الله شيئاً ان الراد ان يملك المسيح بن مريم و امه و من في الارض جميعاً...» (المائدة، ۱۷). و با این بیان نشان می دهد که غیر از خدا کسی مالک چیزی از مرگ و زندگی و غیره نیست و باید در این باره عقل خود را به کار بیندازد. علاوه بر این، در سوره نمل در ضمن آیاتی چند به مقایسه و بیان وجه برتری خود بر دیگرخدایان می پردازد و در نهایت می فرماید که مشرکانی که غیر خدا را به خدایی می خوانند دلیل و برهان ندارند (المائدة، ۵۹-۶۵).

بنابراین می بینیم که پیامبر اکرم (ص) با تکیه بر قرآن کریم و با نشر معارف آن در روشنگری عقلانی مردم به انحاء مختلف تلاش می کند و سعی بر آن دارد که مردم درباره کارهایی که انجام می دهند فکر کرده و از روی تعقل انتخاب کنند و اینجاست

در نحوه تقریر آن بین فلاسفه و حتی متکلمان اختلاف وجود دارد. اما روح حاکم بر برهان تقریباً به یک صورت فهمیده می شود و آن این است که در عالم هستی فقط یک اله و پروردگار می تواند وجود داشته باشد و در غیر اینصورت نظام عالم و یا به تعبیر برخی، خود عالم از هم می پاشد. (برای آشنایی بیشتر با این برهان رک: صدر المتألهین، ۹۸۰۶ به بعد؛ طباطبائی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۱۵۳/۵؛ نیز رک: هود، ۸۷، ۶۳، ۸۸؛ الأنعام، ۵۷؛ در این باره می توان مراجعه کرد به: جوادی املی، ۲۵ به بعد؛ سروش، ۹۱ به بعد؛ از جمله: الحج، ۵-۷؛ طه، ۱۵-۱۲؛ البقرة، ۲۶۰-۲۵۹؛ القيامة، ۳-۴).

در آنجا می فرماید: «اوله يروا ان الله الذي خلق السموات والارض ولم يعي بخلقهن بقادر على ان يحيي اع) الموتى بلى انه على كل شيء قدير...»

همانطور که در تفاسیر ذکر شده است مرجع ضمیر «يروا» به کافران و مشرکان برمی گردد. و نیز واژه «لم يعي» را هرچند به دو معنای «خسته ناپذیر بودن» و «ناتوان نبودن» می توان معنا کرد اما بنا توجه به مضمون آیه، معنای ناتوان نبودن در آن بهتر به مقصود کمک می کند (رک: قمی مشبهدی ۹۹، ۱۱؛ قمی، ۲۱۸/۲؛ طباطبائی، المیزان، ۱۸/۲۳۵؛ منهج الصادقين، ۸/۲۳۳).

از جمله رک: آیات ۲۶۰-۲۵۹ از سوره بقره که درباره حضرت عزیز و ابراهیم علیهما السلام بوده و کیفیت وقوع قیامت و زنده شدن مردگان را به آنها نشان می دهد؛ و نیز آیات اولیه سوره طه که آمدن قیامت را به حضرت موسی (ع) یادآور می شود.

که می‌توان فهمید تا چه اندازه دین اسلام در تجلیل از عقل و علم و تحقیر جهل و سفاهت سخن گفته است.

۲-۱. نبوت:

در این باره می‌توان از دو جهت بحث کرد: یکی از جهت اینکه پیامبران مورد انتقاد گروهی از مردم واقع بودند و عصبیت حاکم بر آنها اجازه نشر دعوت را به انبیا نمی‌داد و اینها باید برای این کار راهکاری پیدا می‌کردند و دیگر این که مخالفان از این که بشری مثل خود آنها بر آنان گمارده می‌شد ناراحت بودند و نمی‌توانستند به دعوت آنها گوش فرا دهند. ما در این مختصر سعی می‌کنیم به هر دو مورد اشاره کرده و منطق پیامبران را در مقابل منطق مخالفان بیان کنیم:

مورد اول:

وقتی پیامبران دعوت خود را نشر می‌داند عده‌ای از مردم شروع به انتقاد می‌کردند و می‌گفتند: «...مانراک الا بشراً مثلنا...» و یا «...مانری لکم علینا من فضل...» (هود، ۲۷)، «...اننالی شکٍ ممّا تدعوننا الیه مریب» (هود، ۶۲) و با این بهانه‌ها که ناشی از عصبیت خام بود از پذیرش دعوت الانبیاء سر بر می‌تافتند. اما همه پیامبران یکصدا در مقابل منطق آن‌ها، منطق فکر و اندیشه را پیش می‌گرفتند و در پاسخ آنان می‌گفتند: «...یا قوم آرایتم ان کنت علی بیئته من ربّی...» (هود، ۸۸).

می‌بینیم که پیامبران به جز بیئته و حجّت قاطع به چیزی تأکید ندارند و این نحوه برخورد تأثیر زیادی در رشد و شکوفایی عقلی مردم می‌تواند داشته باشد. اما اگر مثل خود آنان برخورد می‌کردند کاری جز ویرانگری عقل انجام نمی‌دادند. بنابراین نه تنها همانند خود آنها رفتار نمی‌کردند بلکه می‌گفتند «...انلز مکوموها وانتم لها کارهون» (هود، ۲۸؛ نیز رک: کاشانی، زبدة التفاسیر، ۲۶۸/۳؛ حسینی، ۵۹۵/۲؛ فیضی، ۶۴/۳؛ صادقی تهرانی، ۲۷۸/۱۴).

خداوند در ضمن آیات ۵۸-۶۲ از سوره الاعراف می‌فرماید: وقتی حضرت نوح (ع)

به سوی قوم خود حرکت کرد و به آنها گفت که غیر از الله خدایی نیست و فقط او را باید بیرستید، اشراف قوم او گفتند که ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم، و به او توهین و جسارت کردند. اما وی می فرماید: ای قوم من، من گمراه نیستم بلکه رسول خدا هستم. نظیر این مطالب در ضمن آیات ۶۵ - ۶۷ از سوره اعراف درباره حضرت هود (ع) است که قوم او وی را سفینه خواندند ولی او پاسخی مثل پاسخ حضرت نوح (ع) داد. و همچنین فرعون، حضرت موسی (ع) را دیوانه می خواند او در پاسخ می گوید: اگر بر تو دلیل آشکار بیاورم باز همین حرف را خواهی زد؟ (الشعراء، ۱۵ - ۳۰).

از برخورد پیامبران با قوم خود و نحوه پاسخی که به آنان داده اند سه نکته به دست می آید:

اول این که پیامبران قوم خود را مثل خودشان خطاب نمی کردند بلکه با لفظ «یا قوم» خطاب می کردند تا نشان دهند که چقدر دلسوز و خیرخواه آنها هستند.

دوم به آنها نمی گفتند که شما خود، گمراه، سفیه یا دیوانه هستید بلکه در جواب می گفتند که ما سفیه، گمراه و یا دیوانه نیستیم.

و سوم این که خود را رسول و فرستاده خدای عالمیان معرفی می کردند (رک: شتبر، ۲/۳۷۸؛ ابوحیان، ۵/۸۷؛ سمرقندی، ۱/۵۲۶؛ طنطاوی، ۵/۳۰۳؛ سیوطی، تفسیر الجلالین، ۱/۱۶۲).

با نگاه به مباحث مذکور می توان حدس زد که پیامبران تا چه اندازه در گفتار و رفتار خود تابع عقل و منطق بوده و این را در پیرامون خود می خواستند زمینه سازی کنند.

مورد دوم:

مبحث دیگر در نبوت این است که مخالفان می گفتند چرا برای هدایت انسان ها، افرادی از نوع خودشان مبعوث می شوند و موجودات دیگر، مانند فرشتگان بر آنان فرستاده نمی شوند. این بود که می گفتند به شما ایمان نخواهیم آورد مگر این که

کارهای عجیب و غریب انجام دهید و خدا را با فرشتگان پیش ما حاضر سازید و اموری از این قبیل... (رک: الاسراء، ۹۶ - ۹۰). و همچنین می گفتند شما بشری مثل ما هستید و انسان های پایین دست از شما پیروی می کنند (رک: هود، ۲۷-۲۸).

پیامبران در جواب آنها می گفتند: برای هرکسی رهبری از سنخ خود لازم است و اگر قرار بود در روی زمین ملائکه ای وجود داشته باشد و برای آنان پیامبری از سوی خدا بیاید فرستاده آنها از نوع خودشان؛ یعنی ملک و فرشته می بود (رک: الاسراء، ۹۶). و همچنین می گفتند قرار نیست که ما صاحب خزائن الهی بشویم و از غیب خبر بدهیم و یا فرشته ای باشیم (رک: هود، ۳۱). لذا با منطق قوی و محکم با آنان برخورد می کردند و در نهایت می گفتند ما برای شما دلیل قانع کننده و حجت آشکار می آوریم. آیا این بس نیست؟!

معاد:

پیامبران همراه با توحید و نبوت و بعد از بیان و دعوت به سوی یکتاپرستی و معرفی خود بعنوان فرستاده پروردگار عالم، از مقصد و نهایت حرکت انسان ها نیز سخن گفته اند و زندگی بعد از مرگ را یادآور شده اند. و قرآن کریم این مسأله را در مواضع مختلفی بیان کرده است.

سیوطی در *الاتقان* (۱۷۲/۲) چند نمونه از استدلال های منطقی و عقلی را ذکر کرده است تا نشان دهد قرآن کریم در این باره نیز سعی داشته است معاندان را به شیوه اهل کلام مجاب و ساکت کند هر چند که مخاطبات خود را در محاجه با بندگان به روشن ترین شکل درآورده است. ما در اینجا سعی می کنیم به چند نمونه از آنچه که ایشان آورده اند اشاره داشته باشیم:

اسلامیان اهل فن گفته اند که اول سوره حج تا آیه «...إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مِنْ فِي الْقُبُورِ» (آیه ۷) پنج نتیجه دارد که از پنج مقدمه گرفته شده است. این که فرموده: «ذَلِكَ بَأْنُ اللَّهِ هُوَ الْحَقُّ...» (آیه ۶)، زیرا به خبر متواتر ثابت شده که خدای تعالی از زلزله زمان

قیامت خبر داده و صحت آن قطعی است، چون این خبر را کسی گفته که راستگویی به ثبوت رسیده و قدرتش هم ثابت است، و این خبر به تواتر برای ما نقل شده است پس حق است. و نیز خدای تعالی خبر داده که مردگان را زنده می‌کند و از احوال ساعت قیامت نیز خبر داده است. و حصول فایده این خبر متوقف بر زنده کردن مردگان است تا آن احوالی که خداوند برای آن‌ها پدید می‌آورد ببینند؛ و در جای خود ثابت شده که خداوند بر هر چیزی تواناست؛ و از جمله همین زنده کردن مردگان است، پس خداوند است که مردگان را زنده می‌کند، و خبر داده که بر هر چیزی توانا است، چون خبر داده که هر کس از شیاطین پیروی کند عذاب جهنم را به او خواهد چشاند، و کسی توان چنین کاری را ندارد جز آنکه بر هر چیزی توانا باشد، پس خداوند بر هر چیزی تواناست، و خبر داده که بدون شک قیامت خواهد آمد؛ چون به خبر راستین خبر داد که انسان را از خاک آفریده تا آنجا که فرموده: «... لکیلا یعلم من بعد علم شیئاً...» (آیه ۵)، و برای این معنی مثالی آورد به زمین خشکی که باران بر آن می‌بارد، پس سرسبز و خرم می‌گردد، و انواع گیاهان زیبا برویاند، و آنکه انسان را همانگونه که خبر داده آفریده و با خلقت او را جامه هستی پوشانیده سپس با مرگ او را نیست، کرده و با برانگیختن باز خواهد گرداند و زمین را پس از نیستی ایجاد کرد و با آفرینش آن را زنده نموده و با خشکی و بی‌حاصلی آن را می‌راند و سپس با حاصلخیزی آن را زنده کرد؛ و در تمام این امور خبرش با دلالت واقعیت دیده شده، به طوری که خبر همچون عین واقع شده، خبر او را در مورد قیامت نیز تصدیق می‌کنیم پس چنین ساعتی خواهد آمد و تردیدی در آن نیست.

اما آنچه از قرآن در ارتباط مستقیم با روشنگری افکار مخاطبان و به ویژه مشرکان استفاده می‌شود آیات ۷۸ - ۸۳ سوره یس است که می‌فرماید «و ضرب لنا مثلاً و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم، قل یحییها الذی انشأها اول مرّة و هو بکل خلق علیم،... او لیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و

هو الخلاق العليم،... فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون». خداوند در اینجا بر معاد جسمانی به چندین وجه استدلال کرده است (رک: سیوطی، الاتقان، ۱۷۲/۲ - ۱۷۳):

اول: قیاس بازگرداندن بر آغاز کردن آفرینش. دوم: مقایسه بازگرداندن بر آفرینش آسمان‌ها و زمین به طریق اولی؛ یعنی فرموده است که کسی که می‌تواند آسمان‌ها و زمین را خلق کند در حالی که آفرینش آن‌ها از بازگرداندن شما سخت‌تر است، آیا نمی‌تواند مثل شما را خلق کند؟ نظیر این مطلب در آیه ۳۳ از سوره احقاف نیز آمده است.

سوم: قیاس کردن بازگرداندن بر بیرون آوردن آتش از درخت سبز؛ که می‌فرماید:

«الذی جعل لکم من الشجر الأخضر ناراً فاذا انتم منه توقدون» (یس، ۸۰)

اینها نمونه‌های مختلفی بودند که در قرآن کریم به طور مستقیم، جهت روشن کردن اذهان نسبت به مسأله قیامت ذکر شده بودند و آیات مربوط به این قسمت تنها در موارد مذکور خلاصه نمی‌شوند بلکه تعبیرهای مختلفی از این بحث در جای جای قرآن ذکر شده است و همه اینها برای این است که ما انسان‌ها نسبت به مسأله معاد حساسیت خاصی داشته باشیم. و آنچه از قرآن کریم در این باره بیشتر استفاده می‌شود مربوط به روشنگری پیامبر اسلام نسبت به قوم خود می‌باشد نه پیامبران دیگر. و درباره پیامبران دیگر بیشتری روشنگری خداوند نسبت به خود آن‌ها درباره معاد و معاد جسمانی، ذکر شده است.

۱. عقیده کافران درباره فرزندان داشتن خداوند و بیان قرآن کریم در این باره:

خداوند متعال در سوره اخلاص به فرزند نداشتن خود به اشاره می‌کند (آیه ۳). و در آیات متعدد دیگر، عقیده کافران و مشرکان را در این باره که خداوند فرزندی اتخاذ کرده است سخت تقبیح می‌کند و چنین عقیده‌ای را ناشی از سخافت و از سر خیره سری می‌داند و تأکید دارد که صاحبان چنین عقیده‌ای برگرفته خود هیچ دلیل و

برهانی ندارند. بنا به صراحت آیات قرآنی، یهودیان عزیر را پسر خدا می دانند و نصارا مسیح را، و مشرکان عرب فرشتگان را دختران خدا می خوانند (طبرسی، ۶-۵/۸۲۱؛ کاشانی، منهج الصادقین، ۴/۳۹۱؛ ابوالفتوح رازی ۱۰/۱۷۳؛ کاشانی، زبدة التفاسیر، ۴/۳۱۳). اما خداوند ساحت خود را از چنین اتهاماتی مبرا دانسته و می گوید:

«وقالوا اتخذ الرحمن ولداً. لقد جئتم شيئاً اذاً. تكاد السموات يتفطرن منه وتنشق الأرض وتخر الجبال هدأً. ان دعوا الرحمن ولداً. و ما ينبغي للرحمن ان يتخذ ولداً. ان كل من فى السموات والأرض الا أتى الرحمن عبداً». (مریم، ۹۳-۸۸). «فاستفتهم الربك البنات ولهم البنون. امر خلقنا المائكة اناثاً وهم شاهدون. اصطفى البنات على النبين... ام لكم سلطان مبین» (الصفات، ۱۴۸-۱۵۶).

و نظیر این مباحث در سوره انبیاء (۲۶-۲۸)، یونس (۶۸) و دیگر آیات آمده است. و خداوند در همه این آیات توجه کسانی را که چنین عقیده ای دارند به این مسأله معطوف می فرماید که عقیده آنان از سر عقل و خرد اتخاذ نشده است بلکه سخنانی بدون دلیل و برهان است و اگر اندکی عقل خود را به کار می انداختند از چنین افکاری به دور بودند.

بنابراین، می بینیم که قرآن کریم در این جهت نیز به روشنگری خود ادامه می دهد و توجه انسان ها را به این جلب می کند که اگر می خواهند سخنانی بگویند و چیزی را به خدا و یا دیگری منتسب کنند، باید دلیل و برهان داشته باشند و سخن از سر عقل بگویند. اما چون کافران ندانسته و از بی خردی چنین تهمت و ناروایی را به خدا نسبت می دهند، نه تنها خدا، بلکه آسمان ها و زمین و کوه ها نیز توان تحمل چنین یاوه گویی را نخواهند داشت. از این رو جا دارد که خداوند صاحبان چنین عقیده ای را به عذاب های دردناک دچار گرداند.

ب. پیامبران و شیوه مواجهه آنان با دیگران در بیان فروع دعوت:

نحوه برخورد پیامبران با امور منکر:

۱- امور منکری که در جامعه انجام می‌شد:

می‌دانیم که انسان موجودی اجتماعی است و سرنوشت آدمیان با یکدیگر گره خورده است و صلاح و فساد در جامعه به طور مستقیم یا غیر مستقیم به صلاح و یا فساد اشخاص نیز می‌انجامد. از این رو قرآن کریم به این امر مهم توجه کرده و از زبان پیامبر اکرم (ص) خطاب به مردم می‌فرماید:

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كُرُوتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ (الانفال، ۲۵). «فتنه» در این آیه به معنی بلوا و آشوب و به تعبیر برخی از مفسران به معنی عذاب الهی است که مردم در سایه انجام منکرات و کفر و شرک: آن گرفتار می‌شوند (طبرسی، ۸۲۱/۴) و مفهوم آیه این است که فساد و یا عذاب الهی که در جامعه پدید می‌آید فقط دامن ظالمان و بدکاران را نمی‌گیرد بلکه همه در این آتش فساد و یا عذاب می‌سوزند. از این رو و با توجه به اهمیت امر به معروف و نهی از منکر است که پیامبر اکرم (ص) مثل انسان‌ها را در جامعه مثل کشتی و کشتی نشینان می‌داند و در تعبیری دیگر می‌فرماید: «لتأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أُولَئِكَ نَجِّمُ اللَّهُ» (محمد ری شهری ۳۷۶).

سایر پیامبران نیز بنا به موقعیت خود در جامعه و مخاطبانی که داشته‌اند در انجام فریضه مهم امر به معروف و نهی از منکر تلاش زیادی کرده‌اند. برای مثال در قرآن کریم از حضرت شعیب (ع) یاد می‌شود که به مردم توصیه می‌کردند کم فروشی نکنند. چنان که در آیات ۱۸۱ - ۱۸۳ سوره شعراء می‌فرماید: «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ، وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ، وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا

فی الارض مفسدین». نظیر این مطلب در آیات ۸۵-۸۶ از سوره اعراف نیز ذکر شده است.

چنانکه می‌بینیم حضرت شعیب (ع) به مردم توصیه اکید دارند که آنچه می‌فروشند به صورت تمام بدهند و از کم فروشی کناره‌گیری کنند و اجناس را با میزان صحیح بسنجند و از وزن و پیمان نگذارند و همچنین طبق گفته مفسران با معصیت و فتنه‌انگیزی به فساد کاری برنخیزند (رک: طوسی، ۵۸/۸؛ شبر، ۳۶۰/۱؛ طباطبائی، المیزان، ۴۴۱/۱۵)؛ زیرا معصیت خدا و کم گذاشتن نسبت به حقوق مردم سبب فساد و فتنه می‌شود و در نتیجه عذاب الهی را در جامعه سبب می‌شود.

۱-۲. بدعت‌های بی‌جهت و بدون دلیل:

کافران زمان پیامبر (ص) بنا به نقل قرآن کریم، گاهی چارپایان نر را تحریم می‌کردند و گاهی حیوانات ماده را. و خداوند از عمل آن‌ها آیات ۱۴۳ - ۱۴۴ از سوره انعام، گزارش داده و به شیوه سبر و تقسیم ردّ می‌کند. و می‌فرماید: آفرینش از آن خداست و او از هر زوج از چارپایان نر و ماده‌ای آفریده است، پس تحریم آن چه شما می‌گوئید از کجاست؟ یعنی به چه علت شما برخی را حرام و برخی را حلال می‌دانید؟ اینجاست که فرض‌های مختلف را برمی‌شمرد و در نهایت نظر آن‌ها را باطل می‌گرداند و می‌فرماید: تحریم شما یا به جهت نر بودن است و یا به جهت ماده بودن و یا به دلیل جای گرفتن آن‌ها در رحم و یا این که علت برای آن نمی‌دانید؛ یعنی تحریم را تعبدی پذیرفته‌اید که از خداوند متعال گرفته شده است و گرفتن از خداوند یا به وسیله وحی انجام می‌شود، یا شنیدن سخنان او و دیدن نحوه تلقی آن از خداوند، این‌ها وجوه تحریم است.

بنابر فرض اول لازم می‌آید که تمام نرها حرام باشند و بنابر فرض دوم بایستی همه ماده‌ها حرام باشند و در فرض سوم هر دو صنف نر و ماده بر آن‌ها باید حرام باشند و بدین ترتیب آنچه از تحریم برشمرده‌اند باطل می‌شود که در بعضی احوال

برخی از چارپایان را حرام می‌دانستند و چون علت‌هایی که فرض شد مقتضی تحریم مطلق هستند و گرفتن حکم از خداوند هم بدون واسطه منتفی است و این را هم مدعی نشده‌اند، و گرفتن آن به واسطه پیامبر هم همین‌طور است؛ چون پیش از پیامبر اکرم (ص) پیغمبری برای آنان نیامده بود، بنابراین مدعا ثابت می‌شود که تمامی آنچه گفته‌اند افترا و تهمت بر خداوند است (رک: سیوطی، الاتقان، ۱/۱۷۳ - ۱۷۴؛ بروجرودی، ۳۷۲/۲).

۲-۲. نحوه برخورد با کوتاهی کنندگان از جهاد:

خداوند در آیه یازدهم از سوره فتح می‌فرماید: «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ، قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئاً أَنْ أَرَادَ بَكُمْ ضَرًّا وَأَرَادَ بَكُمْ نَفْعاً...».

یعنی «بر جای ماندگان بادیه‌نیشن به زودی به تو خواهند گفت اموال ما و کسانمان ما را گرفتار کردند برای ما آموزش بخواه، چیزی را که در دل هایشان نیست بر زبان خویش می‌رانند بگو اگر خدا بخواهد به شما زبانی یا سودی برساند چه کسی در برابر او برای شما اختیار چیزی را دارد...».

منظور قرآن از بر جای ماندگان، همان منافقان بودند که از شرکت در سفر فتح مکه امتناع ورزیدند (بروجردی، ۳۷۰/۶؛ صادقی، ۱۷۵/۲۷؛ معینه، ۹۰/۷). در این آیه از انگیزه عدم شرکت در جنگ پرده برداشته و به آن‌ها می‌نماید که نفع و ضرر به دست خداست و این‌طور نیست که کسانی که در خانه می‌مانند و به جنگ نمی‌روند زنده می‌مانند و شرکت کنندگان در جنگ از بین می‌روند بلکه مرگ و زندگی و نفع و ضرر همه به دست خداست و اگر منافقان به این امر توجه داشتند هرگز با پرده‌نشینان در خانه نمی‌ماندند و به یاری دین خدا می‌پرداختند. و لذا قرآن کریم در اینجا هم به روشنگری می‌پردازد و از تفکر سطحی و عامیانه انتقاد کرده و درصدد تصحیح افکار مردم برمی‌آید.

۲-۳. نحوه بیان پیامبران در مورد معجزه رسالت:

پیامبران به گونه‌ای بودند که وقتی مردم از آنها بنیّه و دلیل می‌خواستند از آنجا که خواسته آن‌ها امری معقول بود به اذن خداوند نشانه نبوت را به آنان نشان می‌دادند. در این میان همه پیامبران این ویژگی را داشتند اما قرآن کریم به عنوان معجزه جاوید ویژگی خاصی دارد که از دیگران جدا می‌شود. برای نمونه، وقتی حضرت موسی (ع) معجزه خود را نشان داد، مخالفان برای این که اثر اعجاز او را در نظر مردم از بین ببرند به او تهمت سحر و جادو زدند ولی از آنجا که موسی (ع) به خوبی می‌دانست که اینها به عمد، کار او را به سحر نسبت می‌دهند از آنان سوال می‌کند که شما سحر و جادو را خوب می‌شناسید و به ویژگی‌های آن واقف هستید؟ به من بگویید که آیا واقعاً این عمل من سحر است؟! چرا برخلاف واقعیت و براساس غرض و دشمنی سخن می‌گویید؟ و قرآن از آن ماجرا چنین پرده برمی‌دارد و می‌فرماید:

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٦﴾ قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَيْحَرُّ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاجِرُونَ (یونس، ۷۶ - ۷۷).

پیامبر اسلام نیز به انواع مختلف، معجزه بودن قرآن را بیان می‌کرد و مخالفان را در این باره به تحدی می‌خواند (رک: البقرة، ۲۳-۲۴؛ هود، ۱۳؛ طور، ۳۳-۳۴؛ یونس، ۳۸).

بنابراین، می‌بینیم که پیامبران حتی در مواقعی که با برخوردهای غیرمعقول مخالفان در اصلی‌ترین امور مواجه می‌شدند با شیوه‌ای کاملاً معقول، آن‌ها را به تدبیر در آن باره دعوت می‌کردند و به نوعی به رشد تعقل و تفکر کمک می‌کردند و نمی‌خواستند با رفتارهای غیرمعقول با آن‌ها برخورد کنند.

۲-۴. در بیان این که مسیح و یهود قوم برگزیده خداوند نیستند:

طبق بیان قرآن کریم، مسیحیان و یهودیان خود را فرزندان و دوستداران خدا

می دانستند و معتقد بودند خداوند فقط به این‌ها عنایت دارد و در نهایت فقط اینان هستند که وارد بهشت می‌شوند (رک: المائدة، ۱۸؛ البقرة، ۱۱۱). اینجاست که قرآن آنان را در اتخاذ چنین عقیده‌ای مصیب نمی‌داند و برای این که به دیگر انسان‌ها نیز نشان داده باشد که چنین نیست به صورت مستدل می‌گوید: «... قل فلم يعد بكم بذنوبكم بل انتم بشر ممن خلق...» (المائدة، ۱۸). و در جای دیگر می‌گوید: «... تلك اما نبيهم قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين» (البقرة، ۱۱۱) و در پایان می‌گوید که بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (البقرة، ۱۱۲)؛ یعنی ورود به بهشت از آن کسانی است که تسلیم امر خداوند بوده باشند نه صرف یهودی و مسیحی بودن. جالب این است که خود یهودیان و مسیحیان یکدیگر را قبول ندارند:

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَىٰ لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ قَالَ اللَّهُ إِنَّكُمْ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ (البقرة، ۱۱۳) و اگر آن همان طور بود که آن‌ها می‌گفتند نبایستی تا این حد با یکدیگر دشمنی می‌ورزیدند. از این رو معلوم می‌شود که عقیده آن‌ها درباره دوستی خدا با این‌ها ادعای کاذبی بیش نیست، چنانکه آیات فوق و همچنین دیگر آیات قرآنی از جمله (الجمعة، ۶ - ۷) این ادعا را رد می‌کنند.

نتیجه:

آن چه از آیات قرآنی به دست می‌آید این است که پیامبران در هر دوره‌ای به عنوان چرخ راه هدایت جامعه خویش مطرح بودند و نمونه یک انسان عاقل و خردمند بودند و بی‌خردی‌های برخی از افراد قوم، آن‌ها را به عکس‌العملی مثل خود آنان وانمی‌داشت بلکه سعی بر آن داشتند که هم در مقابل اظهارنظرهای غیرمعقول مخالفان، پاسخ‌های معقول و خردمندانه بدهند و وجدان خفته آن‌ها را بیدار سازند و هم در برابر اعمال ناشایستی که نسبت به پیامبران انجام می‌دادند روش مناسب و

هدایتگرانه داشته باشند. از این رو هیچ یک از پیامبران از این که آن‌ها را سفیه و یا دیوانه و غیره می‌خواندند عصبانی نشدند و مانند خود آن‌ها با آنان رفتار نکردند بلکه در مرحله اول از خود رفع اتهام می‌کردند و سپس دلیل و برهان خود را به آنان گوشزد می‌نمودند و به آنان می‌فهماندند که اظهارنظرهای آنان یا عقیده‌ای که نسبت به مسأله‌ای دارند از روی عقل و خرد اتخاذ نشده است.

این منطق پیامبران است که بدون استثنا در همه تجلی دارد و قرآن از همه آن‌ها به یک نحو گزارش می‌کند و این که می‌بینیم امروزه بشریت به حدی رسیده است که دنبال بت و بت پرستی نمی‌رود و مظاهر و طبیعت را به آن شدتی که در گذشته بود مورد پرستش قرار نمی‌دهد، یا به راحتی در کنار انسان‌های مصلح و انسان دوست قرار می‌گیرند و دعوت آن‌ها را می‌پذیرند. در سایه تلاش انسان‌هاست که در طول قرن‌های متمادی زحماتی طاقت‌فرسا متحمل شده‌اند تا بشریت به این مرحله قدم بگذارد. این که حضرت نوح (ع) در طول نزدیک به ده قرن دعوت توانست تعداد اندکی را با خود همراه سازد درست است که در مقابل زحمات او بسیار ناچیز بود ولی این دعوت و دعوت‌هایی مثل آن بعدها اثر خود را نشان می‌دهند و بشریت را به جلو حرکت می‌دهند. اگر نبود حضرت ابراهیم (ع) و بت‌شکنی‌های شجاعانه ایشان، امروز دیگر از توحید خبری نبود. قهرمانی‌های وی در مقابل نمرود زمان به تدریج مردم زمان او و بعد از او را به این سو متوجه گردانید که پرستش موجودات بی‌جان از قبیل سنگ و چوب، امری نامعقول و از روی سفاهت است و کم کم بت و بت پرستی و شرک از زمین برچیده شد. اما هنوز بت‌های سنگی از یاد مردم نرفته بودند که افرادی فرعون وار خود را خدای مردم پنداشتند و در تحمیق آن‌ها کوشیدند و اینک پیامبرانی همچون موسی (ع) لازم بود که با خدایان انسانی مبارزه کند و به مردم بفهماند خدای آنان کسی است که خالق همه چیز است. ماجرای پیامبران و روشنگری آنان به همین سان ادامه پیدا می‌کند تا می‌رسد به آخرین پیامبر، و ایشان دوباره در جهت تحکیم

توحید و عقلانیت، به روشنگری می‌پردازند و با افراد مختلف به بحث و گفتگو می‌نشینند و در نهایت به جهت همراهی کثیری از مردم با ایشان و با همت خود آنان، اقدام به شکستن بت‌ها و تخلیه کعبه از بت‌های سنگی و چوبی می‌کنند و بر بام کعبه ندای توحید سر می‌دهند.

این ویژگی که قرآن کریم از پیامبران در طول تاریخ یاد کرده است نشان می‌دهد که زحمات این‌ها یکی بعد از دیگری به ثمر نشسته و بشر امروز در مقایسه با دوران‌های قبل، به شکوفایی عقلی بی‌نظیری رسیده است و این‌ها همه در سایه تلاش‌های خستگی‌ناپذیر پیامبران و اخلاف صالح آنان است. امید آن داریم که بشریت با توجه بیش از پیش به تعالیم انبیا (ع) و نصب العین قرار دادن آن‌ها بتواند در مسیر رشد عقلی گام‌های موثرتری بردارد و در نهایت به کمال معنوی که آمال همه انسان‌های حقیقت‌جوست برسد.

منابع

علاوه بر قرآن کریم:

- ۱- ابوالفتح رازی، حسین بن علی. *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد، ۱۴۰۸ق.
- ۲- *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش [بی جا].
- ۳- ابن منظور، *لسان العرب المحیط*، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
- ۴- *راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن*، به کوشش صفوان عدنان داوودی، دمشق و بیروت، ۱۴۱۶ق.
- ۵- ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف، *البحر المحیط فی التفسیر*، بیروت، ۱۴۲۰ق.
- ۶- بروجردی، سید محمد ابراهیم، *تفسیر جامع*، تهران، ۱۳۶۶ش.
- ۷- جوادی آملی، عبدالله، *ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد*، تهران، ۱۳۷۲ش.
- ۸- حسینی شیرازی، سید محمد، *تقریب القرآن الی الأذهان*، بیروت، ۱۳۴۲ق.
- ۹- سروش، عبدالکریم، *ایدئولوژی شیطان*، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۱۰- سمرقندی، نصر بن محمد، *بحر العلوم*، [بی جا]، [بی تا].
- ۱۱- سیوطی، جلال الدین، *تفسیر الجلالین*، بیروت، ۱۴۱۶ق.
- ۱۲- همو، *الاتقان فی علوم القرآن*، مصر، ۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م.
- ۱۳- شبر، سید عبدالله، *الجواهر الثمین فی تفسیر الكتاب المبین*، کویت، ۱۴۰۷ق.
- ۱۴- صادقی تهرانی، محمد، *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن*، قم، ۱۳۶۵ش.
- ۱۵- طباطبائی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، تهران، ۱۳۷۲ش.
- ۱۶- همو، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، تهران، صدرا، [بی تا].
- ۱۷- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، به کوشش: سید هاشم رسولی محلاتی و سید فضل الله یزدی طباطبائی، بیروت، دارالمعرفه، [بی تا].
- ۱۸- طنطاوی، سید محمد، *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*، [بی تا]، [بی جا].
- ۱۹- طوسی، محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، مکتب الإعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق، [بی جا].
- ۲۰- فیضی دکنی، ابوالفضل، *سواطع الالهام فی تفسیر القرآن*، قم، ۱۴۱۷ق.
- ۲۱- قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، قم، ۱۳۶۷ش.
- ۲۲- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا، *کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران، ۱۳۶۱ش.
- ۲۳- کاشانی، ملا فتح اله، *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران، ۱۳۳۶ش.
- ۲۴- همو، *زیلۀ التفاسیر*، قم، ۱۴۲۳ق.
- ۲۵- کاشفی سبزواری، حسین بن علی، *مواهب علیه*، تهران، ۱۳۶۹ش.
- ۲۶- کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، اسوه، ۱۳۸۳ش.
- ۲۷- مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، تهران، ۱۳۶۲ش.
- ۲۸- محمدی ری شهری، محمد، *منتخب میزان الحکمه*، تلخیص، سید حمید حسینی، قم، ۱۳۸۳ش.
- ۲۹- مغنیه، محمد جواد، *الکاشف*، تهران، ۱۴۲۴ق.
- ۳۰- مکارم شیرازی، ناصر، *پیام قرآن*، تهران، ۱۳۸۴ش.
- ۳۱- ملاصدرا شیرازی، صدرالدین محمد، *الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة*، قم، ۱۳۶۸ش.